

مطالب عمومی

واژه‌نامه خشت و فنون وابسته

حسین مسرت^۱

۱- پژوهشگر و مدرس دانشگاه میبد

چکیده

خشت را شاید بتوان نخستین و ساده‌ترین دست‌ساز بشری برای ساخت خانه و پناهگاه دانست. ترکیب ساده آب و خاک و ریختن در قالب چوبی ساده به او این امکان را داد که جان پناهی بسازد که در برخی جای‌ها به ویژه سرزمین‌های خشک و کم باران، عمری چندین هزارساله داشته باشد. خشت و فرآوری و ابزارهای آن در طی روزگاران، دارای واژه‌هایی هستند که به شناخت این دست‌آفریده یاری می‌رساند. در این گفتار خشت در گویش‌ها و زبان‌های ایرانی و غیر ایرانی بررسی و در دسترس بهره‌وران و پژوهشگران گذاشته شده است.

کلیدواژه

خشت / خشت‌سازی / خاک / معماری

پیش‌درآمد

در چشم‌گران خواب، کتاب است کم از خشت
در دیده‌بیداردلان، خشت، کتاب است

صائب تبریزی

انسان نه تنها موجودی است که از گل سرشته شده، بلکه تنها موجودی است که در پویهٔ زمان از گاه زادن تا گاه مردن، سروکارش با خشت است. بر خشت فرود می‌آید، در خانه‌های خشتی می‌آساید و سرانجام سر بر خشت نهاده و راهی دخمه‌ای خشتی می‌شود و از پس سال‌ها دوباره خاک شده و در چرخهٔ حیات، گیاهی از او می‌روید و ثمری می‌دهد و باز به زندگی برمی‌گردد؛ اما به گونه‌ای دیگر. خیام دستهٔ کوزه را دست یاری می‌داند که روزی به گردن نگاری بوده است. شاعری دیگر خشت ایوان را از تن آدمی می‌داند و حافظ در پهنای خشت، سر کیقباد و اسکندر را می‌بیند. چنان که در کلام پاک ایزد یگانه است: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ

تارۀ آخری» [طه - آیه ۵۵]. از آن [خاک] شما را آفریدیم و به آن بازتان می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می‌آوریم. (ترجمۀ خرمشاهی: ۳۱۵) و به تعبیر ریاضی‌دان نامی، خیام نیشابوری - از خاک برمی‌آید و به خاک می‌رود .

اما انسان کویری، افزون بر دیگر ساکنان این جهان خاکی، در دیاری زیست می‌کند که باران چون کیمیاست، از این رو خانه‌های خشتی و گلی آن نیز می‌تواند سالیان دراز بپاید و برجا باشد. این انسان همچون فطرت خود، خاکی است و همواره با خاک دمخور است. خانه‌اش گلی است، در کوزه‌ای گلی آب می‌خورد. ظروفش گلی است، دیوار کوزه‌ها و بناهای عمومی‌اش خشت و گلی است و هر آنچه دارد، فرآورده‌ای است از خاک همان دیار (پخته و خام فرقی ندارد)؛ و بدین روست که بیش از دیگر جای‌ها در گفتار و فرهنگ مردم دیار کویر، نشان از خاک و خشت دیده می‌شود .

خشت برای معمار کویر همواره آشناترین، ارزان‌ترین و آسان‌یاب‌ترین مصالحی بوده است که از آن بهره می‌برده است. ابزاری که تنها به کمی خاک رس و آب و اندکی همت نیاز دارد تا ساخته و آماده‌شده و در برابر آفتاب سوزان و بخشنده کویر چون سنگ شود . خشت برای مردم کویر که زمستان‌هایی سرد و خشک و تابستان‌هایی گرم و سوزان را در پیش رو دارند. همواره بهترین عایق برای در امان ماندن از این سوز زمستان و از گرمای تابستان کویر بوده است، حتی بهتر از آجر که خشت در زمستان‌ها مانع از نفوذ سرما و در تابستان بازدارنده نفوذ گرما به درون بنا بوده است. معمار کویر خود می‌داند که چگونه در این دو فصل، گرما و خنکی را در درون فضای خانه جاری سازد .

به دیگر سخن، معماری کویری، معماری فروتنی و قناعت و هوشمندی است، هر خشت و هر پی و هر دیوارش، دستاورد و ره‌آورد اندیشه پویای انسان‌هایی است که می‌دانند در این گستره چه سان باید زیست و چون ناگزیر به زیستن هستند. چگونه و با چه ابزاری باید این «خشکانه» را به «ترانه» تبدیل کرد. می‌دانند که اینجا دیاری است کم باران، پس با خشت بنایی می‌سازد که هزاران سال بپاید .

معمار کویر بر این ریگزار سوزان که خورشید چونان تیغی برنده امان آدمی را می‌برد، بر پایه اندیشه هوشمند و دستان توانمند خود در این آتشدان با خشت و توده‌ای ساروج و انبوهی ملات همت، آب‌نباری می‌سازد که با آب خنک خود، «سقای لب‌تشنه کامان کویر» باشد .

معمار کویری به گفته استاد محمد کریم بیرنیا بر پایه پنج اصل معماری ایران ۱ - مردم‌واری ۲ - خودبسندگی ۳ - پیمون ۴ - درون‌گرایی ۵ - گنج و بنا، در همیشه تاریخ آسایش و آرامش را برای ساکنان کویر فراهم کرده است .

و به‌راستی که «منظومه بلند معماری سنتی، با واژه‌هایی از آجر و خشت، سروده شاعرانی است که با لبانی فروبسته، کار سرودن را با دست‌های هنرمندشان واگذار کرد و اگر لب گشوده‌اند، ترنم نغمه‌ای در حصار ناپایان عمارتی بوده است. بر داربستی، بر کنار دیوار ستبری و یا در زیر گنبدی که بوی مناجات می‌دهد»^۲ و این هنر یغما شاعر خشت‌مال نیشابوری بوده که سطر سطر اشعارش بوی خاک و خشت می‌دهد :

می‌نویسم شعر با انگشت اندر خشت خام

گر بهای خامه و دفتر نشد امکان من^۳

واژه‌نامه

این واژه‌نامه که بر پایه ده‌ها واژه‌نامه فارسی و گویشی ایرانی و زبان‌های زنده دنیا و گفت‌وگو با برخی گویشوران یزدی گردآوری شده، به کاربرد واژه خشت نیز در زبان‌های گوناگون پرداخته شده و به ترتیب حروف الفبا سامان‌یافته است. نیز برابر نهاد هر واژه آوانویسی شده تا خوانش آن آسان گردد.

۱ - قزلباش، محمدرضا و فرهاد ابوالضیاء: الفبای کالبد خانه‌های سنتی، تهران: برنامه‌بودجه، ۱۳۶۴: ۸ -

۷.

۲ - فصل‌نامه هنر، ش ۹ (پاییز ۱۳۶۴): ۷۶.

۳ - محقق نیشابوری، جواد؛ شاعر خشت‌مال، ص ۹۷.

آبخوره آخوره.



آبگیری (abgiri) = آمیزش آب با خاک رُس.

آجر (ajor) = (معرب آگور، آگر در فارسی دری، آگور / و در فارسی باستان) قطعاتی از گل رس پخته با اشکال هندسی که از روزگاران بسیار کهن پس از کشف آتش بشر آن را شناخته و به عنوان یکی از بارزش‌ترین و ضروری‌ترین مواد دست‌ساخت (مصنوع) آدمی در ... سرزمین‌های مختلف به کاررفته است. (دایرةالمعارف بزرگ ۱: ۱۱۵) / خشتی که در کوره پخته باشند. خشت پخته (فرهنگ معین: ۹).

آجر خام / آجر ناپخته / آجر نپخته = خشت (برهان قاطع ۲: ۷۵۰) (ناظم الاطبَاء) (لغت‌نامهٔ دهخدا ۶: ۸۶۰۴) و ...

آجر خام پخت (ajor xam poxt) = آجر نیمه‌پخته به رنگ صورتی، ترجمهٔ انگلیسی عبارت: Place brick (واژه‌نامهٔ مصور: ۱۱۱).

آجر نیمه‌پخته (a.nime poxte) = ترجمهٔ عبارت انگلیسی: Salmon brick. آجر نیمه‌پخته به رنگ صورتی (واژه‌نامهٔ مصور: ۱۳۹).

آخوره (axore) = محل ریختن علوفه و خوراک دام است و چون محل آماده نمودن گل، شبیه به آن است، بدین نام معروف شده است (مقنی زاده: ۴) / گودی که در میان تودهٔ خاک کنند تا در آن آب ریزند، گل ساختن را (دهخدا، ج ۱: ۷۸) / جمع‌آوری خاک، کپه کردن خاک و آب بستن به آن (آشنایی با معماری اسلامی: ۳۷۵) روشی در تهیهٔ ملات گل و کاه‌گل است. به این ترتیب که محل مناسبی را که دارای خاک مرغوب باشد در ابعاد دلخواه، خاک محل را زیرورو کرده، آب اضافه می‌کنند بین ۳ تا ۷ روز دانه‌های خاک باز شده و کاه نیز اصطلاحاً خیسیده باشد. با پا ورز می‌دهند تا ملاتی چسبیده و خمیری به دست آید. چون ابعاد و نحوهٔ تهیهٔ همانند ریختن کاه داخل آخور احشام می‌باشد. روش تهیهٔ ملات به آخوره معروف شده است. همچنین به عمل رها ساخت ملات کاه‌گل غوطه‌ور در آب به مدت معین و دلخواه را نیز می‌گویند. (محمد کریم متقی، پیش چاپ: ۲۷۲).

آزند (azand) = گل یا شفتهٔ دیگر که در میان دو خشت یا دو سنگ در بنای ساختمان کشند تا آن‌ها را به یکدیگر پیوند دهد، ملاط (فرهنگ معین ۱: ۵۰).

آوار (avar) = گردوغبار و خاک، آنچه فروریزد از افتادن خانه‌ای از خاک و سنگ و آجر و گچ و تیروتخته و جز و عامهٔ آن را هوار گویند. (دهخدا، ج ۱: ۲۳۰).

آرش (ars) = از آرنج تا سرانگشتان. از مقادیر و مقیاس‌های طول معمول در ایران قدیم بوده است و آن معادل ۰/۵۱ گز (متر) است. (دهخدا، ج ۲: ۱۸۵۹).

اسپَر (spar) = دیوار خسته‌ای یا تیغهٔ غیر برابر جدا کنندهٔ قسمت‌های مختلف ساختمان، دیوارهایی که فقط برای جدا کردن اتاق از قسمت مجاور یا از حیاط ساخته می‌شود. (الفبای کالبد خانه‌های سنتی: ۱۱۷). سپر، دیوار میان دو مجردی از بیرون سو. بدنهٔ دیوار درسته‌ای از آجر و غیر آن که زیر طره باشد بر قسمت بیرون عمارت. (دهخدا، ج ۲: ۲۰۶۷).

استاتیک (estatik) [فرانسوی] = بخشی از مکانیک که به مطالعهٔ سیستم‌های تحت بار می‌پردازد. در زمانی که بار ایجاد حرکت نمی‌کند. (مشیری: ۵۹).

استراکچر (structure) = ساخت. ساختار، پی‌ریزی کردن، تشکیلات دادن بنا، سازمان. (فرهنگ انگلیسی فارسی).

استروکتور (structure) = فرانسوی استراکچر. ←



الواح گلی (**alvah geli**)= خشت نبشته ها. انگلیسی: table (واژه‌نامه مصور هنرها: ۱۵۱).
 انبار کردن خاک= برای افزایش میزان چسبندگی و شکل‌پذیری آن و نیز ذخیره‌سازی، خاک انبار می‌شود.
 اندود (**andud**)= پوششی از مواد و مصالح گوناگون برای حفاظت بناهای خشتی، مانند کاه‌گل، گچ، سیم‌گل و ...
 ایشت (**ist**)= خشت در گویش بلوچی. (اساس اشتقاق، ج ۱: ۶۲۷)
 ایشتکا (**istaka**)= خشت در زبان سانسکریت. (واژه‌نامه شایست: ۳۶)
 ایشتو/ (ایشتای)= خشت در گویش اوستایی. (فرهنگ واژه‌های اوستا: ۲۵۷)
 ایشتوا، ایشتیا (**istya, istva**)= خشت (آجر) در گویش اوستایی (فرهنگ واژه‌های اوستا: ۲۵۷) (واژه‌نامه شایست و ناشایست: ۳۶، اساس اشتقاق، ج ۱: ۶۲۷)
 ایکروم (**iccrom**)= مرکز بین‌المللی مطالعه و حفاظت و مرمت آثار تاریخی - فرهنگی.
 ایکوموس (**icomos**)= شورای بین‌المللی بناها و محوطه‌های تاریخی.
 International Council on Monuments and Sites (icomos).
 بادگیر (**badgir**)= بنایی یک، دو، چهار، شش و یا هشت‌وجهی ویژه مناطق کویری برای هدایت باد به درون ساختمان و خنک نمودن فضایی که زیر آن قرار دارد. نیز بنگرید: یزدنامه، ج ۱: ۳۵۵ - ۳۴۵، دهخدا، ج ۳: ۳۹۸۶.
 برچیدن خشت= زمانی که خشت نیمه‌خشک شد، آن را پا می‌گیرند و با تکیه دادن ۱/۴ آن به خشت دیگر و کمی مایل بر روی زمین قرار می‌دهند تا در معرض باد و آفتاب، زودتر خشک شود.
 بُریده (**boride**)= (واژه یزدی) توده‌ای از گل برای خشت مالیدن.
 بنای خشت‌کار (**bannay xest kar**)= آن که با خشت، ساختمان می‌سازد. (فرهنگ سخن ۴: ۲۷۵۸)
 بناهای خشتی زنده= بناهایی که وابسته به بناهای شهر که درون شهر بوده و کاربری زنده و پویایی دارد. (برگرفته از کسایی، مجموعه مقالات خشت خام: ۱).
 بناهای خشتی منفرد (مونو مانتال)= بناهایی خارج از شهر که دیگر کاربری گذشته را ندارند، مانند قلعه، کاروانسرا و ... (برگرفته از کسایی، مجموعه مقالات خشت خام: ۱)
 بوم آورد (**bumavard**)= خودبسندگی یا بهره‌گیری از امکانات و مصالح محلی و آنچه معماران «بوم آورد» می‌گفته‌اند و پرهیز از هرگونه وابستگی و نیاز به بیگانه. (نقل از استاد محمدکریم پیرنیا) (القبای کالبد خانه‌های سنتی: ۱).
 پارالوئید (**paraloide**)= نوعی چسب برای روکش و حفاظت بناهای خشتی و آجری.
 پاکار (**pakar**)= (واژه یزدی) پای کار، محلی روی دیوار که خشت سقف از آنجا شروع به چیدن می‌شود. (مقنی زاده: ۱۱).
 پاگرفتن خشت= (واژه یزدی) برچیدن خشت از روی زمین و آن را روی عرض کوچک آن ایستاندن.
 پالونه (**palune**)= (واژه یزدی) بر روی سقف‌های ضربی و بعضی از سازه‌های خشتی انجام می‌گیرد. نقش دو پوششی را انجام داده و سقف را تحکیم می‌نماید و قسمتی از بار را به دیوار حمّال منتقل می‌نماید. (عبّاسی سرچشمه: ۳۲).
 پچ (**pec**)= (واژه یزدی) باریکه گل اضافه که از قالب خشت‌مالی بیرون زده می‌شود. (باغبان زاده)
 پلاستی سیتی (**plasti city**)= اندام‌پذیری، شکل‌پذیری، قالب‌پذیری، حالت پلاستیکی، نرمی، انعطاف (فرهنگ انگلیسی: ۸۰۹)

پَنام (panam) = (۱) پارچه‌ای چهارگوشه که در دو گوشه آن دو بند دوزند و زرتشتیان در وقت خواندن اوستا یا نزدیک شدن به آتش آن را به روی خود بندند. (۲) پوشیده، پنهان. (معین: ۱: ۲۳۶ - ۲۳۵) / عایق (استاد کریم پیرنیا).

پنج خستی (panj xesti) = ستون‌های اصلی (پی) که بسته به عملکرد خود از پنج ردیف خشت به وجود می‌آمده است. (مقنی زاده: ۱۱)

پنیر بُر (panir bor) = (واژه یزدی) بریدن توده گل برای ریختن در قالب خشت‌مالی. (عبّاسی سرچشمه: ۱۰)

پی (pey) = ۱ - پا، پای ۲ - آنچه در زیر ستون‌ها از زمین کنند و آن را با آهک و سنگ و جز آن استوار کنند، بنیان، بنیاد، پایه (معین: ۱: ۲۴۲)

پیمون (peymun) = یا اندازه‌ها و معیارهایی که تناسب اندام‌های ساختمان را از لحاظ درستی طرح و تناسب و استواری و زیبایی تضمین می‌کرده است. (نقل از استاد محمدکریم پیرنیا) (الفبای کالبد خانه سنتی: ۷).

تاوه خستی (tave xesti) = ترجمه عبارت انگلیسی: quadrel به معنی کاشی چهارگوش هم آمده. (واژه‌نامه مصور هنرها: ۱۱۹)

ترک خوردن (tarak xordan) = شکاف و رخنه‌ای که پس از خشک شدن دیوارهای گلی در سطح آن پدید می‌آید.

تلبین (talbin) = خشت زدن به عربی (دهخدا: ۶: ۸۶۰۷، نقل از تاج المصادر بیهقی)، لین تلبیناً = خشت ساخت. (فرهنگ مبین: ۱۴۵۷)

تلمبار (talambar) = گل انبوه و آماده برای ساختن خشت و نیز انبار کردن خشت‌های خشک‌شده.

تنگ بستن (tang bastan) = (واژه یزدی) آمیزش آب و خاک.

تویزه (tavize) = به آن طاق تویزه، طاق و تویزه و یا طاق باریکه هم می‌گویند. نوعی پوشش برای طاق است.

تیشه (tise) = «از برای شکستن سنگ و خشت باشد» (فتوت نامه ناوه کشان).

چپبله (capile) = (واژه یزدی) اجرا به صورت ضربدری، نحوه چیدن به روش لاپوش. (فخار تهرانی: پیش چاپ: ۸۶)

چوب زاویه (cub zaviye) = جزء هفت اسبابی که خاص بنایان است. (ر.ک. فتوت نامه ناوه کشان).

چهارچوب (cahar cub) = چهار قطعه چوب که معمولاً تراشیده شده و به زوایای قائمه به هم متصل شده باشد و چهار جانب چیزی را فراگیرد. (دهخدا، ج ۶: ۸۳۵۷) قالب خشت‌مالی.

چهارخستی (cahar xesti) = ستون (پی) دیوار که از چهار ردیف خشت به وجود آمده باشد. (مقنی زاده: ۱۱)

چینه (cina) = دیوار گلی، دیوار گلین. دیواری که از گل رُس شلاق خورده برآورند. معمولاً ارتفاع هر رج چینه نیم متر است و ضخامت دیوار چینه بسته به ارتفاع آن است که معمولاً در پایین (روی زمین) ۶۰ سانتیمتر و در نوک آن ۱۰ سانتیمتر است. گل چینه توسط کارگری که مهارت در بریدن آن با بیل دارد بریده‌شده، این قطعه بریده‌شده «گال» نام دارد. برای حفظ ضخامت چینه در بین هر چینه یک رج خشت به کار گرفته می‌شد که این دیوارها به نام «دیوار سر و پا» نام دارد. (مقنی زاده: ۳۳)

چینه‌سازی (cina sazi) = روش خانه‌سازی با گل بی‌شکل که از هزاره پنجم پیش از میلاد وجود داشته است. در هزاره چهارم پیش از میلاد، این روش چینه‌سازی جای خود را با استفاده از خشت داد. (تاریخ مهندسی در ایران: ۱۳۹).

خاک رُس (xake ros) = گل رُست، خاک قرمز، گل سرخ، خاک سرخ، گل چسبنده، رنگ خاک رس در وقتی که کاملاً پاک باشد، سفید است، ولی اغلب خاک رس به رنگ‌های خاکستری، زرد، آبی، قرمز، سبز و سیاه یافته می‌شود. ولی خاک رس که کاملاً پاک باشد قرمز است* و این رنگ به واسطهٔ اکسید آهنی است که در او است. (لغت‌نامه دهخدا، ج ۶: ۹۳۳۷) مادهٔ نخستین ساخت خشت.

خاک رس چرب (xake ros-e- carb) = خاک رُس بسیار مرغوب که چسبندگی فراوانی دارد.
خاک کوبیده (xak-e- kubide) = خاک رس نرم شده و کوبیده شده که بیشتر در ساخت دیوارهای گلی از آن بهره می‌برند.

خاک ملکی = خاکی که از سطح زمین‌های کشاورزی به دست بیاید، «خاک ماگ» یا «موک» نیز معروف است. این خاک برای اندود، کاه‌گل پشت‌بام، بدنه‌های خارجی و داخل بناها (ملات کاه‌گل، سیم‌گل، گل نیم کاه و ...) به کار می‌رود. (پیش چاپ مقالات: ۲۶۳)

خانهٔ خستی (xane xesti) = انگلیسی: adobe (واژه‌نامهٔ مصور: ۵) خانه‌ای که از خشت بنا شده باشد.
خُش (xes) = خشت در گویش بیرجند (واژه‌نامهٔ گویش بیرجند، ۱۹۹) جیرفت (بررسی گویش جیرفت، ۱۲۷) قائن (بررسی گویش قائن، ۱۵۳) و گویش یزدی.

خُش پچه (xese paca) = خشت پارچه، پارچهٔ خشت را گویند. (بررسی گویش قائن: ۱۵۴)

خُش پخته (xese poخته) = خشت پخته، آجر. (فرهنگ‌نامهٔ عمومی سبزوار: ۲۴۱)

خشت (xest) = تلفظ روسی: ШЖ (فرهنگ فارسی به روسی: ۵۵۳) آلمانی: (فرهنگ کامل فارسی به آلمانی: ۲۷۴) اسپانیایی: (فرهنگ دوزبانهٔ فارسی به اسپانیایی: ۱۰۱) انگلیسی: (واژه‌نامهٔ مصور: ۳۹) adobe (واژه‌نامهٔ مصور: ۵) brick (واژه‌نامهٔ مصور هنرهای تجسمی: ۳۹، هنر اسلامی. بورکهارت: ۱۱۵) انگلیسی: driedbrick, brick, adobe (واژه‌نامهٔ فنی صنعتی: ۲۸۴) انگلیسی: sun - dried brick (فرهنگ انگلیسی فارسی حییم: ۲۶۷) ترکی: ker pic (فرهنگ فارسی — ترکی، ج ۲: ۱۳۹) ترکی: کریچ، بی‌هنر اولان کمسنه و کریچ و کرامت (متن کهن صحاح العجم: ۱۸۰) ترکی: کریچ و حربه. واوق (صحاح العجم فارسی — ترکی: ۵۱) کردی: که ریچ، کله پیچ، لگین که لپوچ (واژه‌نامهٔ فارسی — کردی: ۱۷۵) Ajavelin dart, spear, hal berd. Pole- axe (فرهنگ استینگاس: ۴۶۱) ایتالیایی: Matton crudo (فرهنگ فارسی - ایتالیایی: ۱۸۳)

اسپرانتو: adobe (فرهنگ زبان فارسی اسپرانتو: ۲۳۵) فرانسوی: Brigue crue (فرهنگ فرانسه فارسی، بر وخیم: ۲۱۲) اوستایی: istya سانسکریت: istaka (واژه‌نامهٔ شایست و ناشایست: ۳۶) در پهلوی خیشت ... و در اوستا، ایشتی و در سنسکریت؛ ایشتکا بوده (فرهنگ نظام، ج ۲: ۵۷۷) فرارودی ماوراءالنهری و افغانستان: آجر، آجر نیخته (فرهنگ گویش خراسان بزرگ: ۱۳۹) گویش سرخه‌ای: خُشت Xast (فرهنگ سمنانی: ۱۶۸). پهلوی: Xist (واژه‌نامهٔ شایست و ناشایست: ۳۶) / فرهنگ فارسی به پهلوی: ۲۰۳ / اساس اشتقاق ج ۱: ۶۲۷ / کردی مه‌آباد: خیشت Xist (گویش کردی مه‌آباد: ۱۶۰) زردشتیان یزد: هشت Hest (فرهنگ بهدینان یزد: ۷۰)

پشتو عاریتی: خیشتا Xista بلوچی: ist (اساس اشتقاق فارسی، ج ۱: ۶۲۷) افغانی: خشتا Xasta (حاشیهٔ برهان قاطع ۲: ۷۵۰ به نقل از هوبشمان ۴۸۸) / یزدی: خُشک Xesk (واژه‌نامهٔ یزدی: ۸۵، واژه‌ها و گویش یزدی: ۸۷) شوشتری: خُشک Xesk (واژه‌نامهٔ شوشتری: ۱۷۱) عربی: لَبْن اللَّبْن (Laben) (فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی

* در متن دهخدا چنین تضادی است.

الاسامی: ۱۴۷) / ترجمان البلاغه (شرح قاموس): ۱۰۶۱ / قاموس الفارسیه: ۲۱۸ / فرهنگ لاروس ۲: ۱۷۵۷ / مفرد آن لبنته، اللبنة (فرهنگ لاروس ۲: ۱۷۵۷) اللبنته: مؤنث اللب (فرهنگ لاروس: ۱۴۵۷) لبّیناً: از باب تفعیل یعنی گرفت خشت را (ترجمان البلاغه: ۱۰۶۱) لبّین، لبّین (Lebn, Laben) (فرهنگ نوین عربی فارسی: ۶۱۵).

توضیح: آجر نپخته (فرهنگ گویش خراسان بزرگ: ۱۴۹) آجر غیر مطبوخ (فرهنگ فارسی به عربی، التونجی: ۲۳۹) ترجمه آجر با لفظ ریختن و مالیدن و ساختن (بهار عجم ۲: ۸۰۲) گل قالبزده خشکانده. خواه پخته باشد یا نه و پخته آن را آجر هم گویند. (فرهنگ نظام ۲: ۵۷۷) گل در قالب ریخته و خام. گل قالبی و خام، تخته گل قالبی (فرهنگ آموزگار: ۳۵۵) هر چیز چهارگوشه کلان سستبر (ناظم الاطباء) آجر خام و نپخته (برهان قاطع ۲: ۷۵۰) «و ناظم الاطباء» پاره‌ای گل که آن را در قالبی ریزند و چون شکل قالب به خود گرفت، قالب را از آن خارج کنند و سپس آن پاره گل، شکل قالب گرفته را در آفتاب گذارند تا خشک شود و بعد آن را در ساختمان‌ها به کار برند. می‌گویند خشت بهتر از آجر عایق گرما و صداست. این پاره گل را گاه به جای خشت، خشت خام نیز می‌گویند و چون خشک خام را بپزند آجر می‌شود. (لغت‌نامه دهخدا، ج ۶: ۸۶۰۴)

شواهد از متون کهن⁺

«چاکران سید اجل بر بام آمدند و سر خانقاه باز می‌کردند و خشت و نیم خشت به خانقاه فرو می‌انداختند» (اسرارالتوحید ۱: ۲۲۱)، «در آن دشت مسجدی بوده است و این ساعت منبری خراب از خشت مانده است» (سفرنامه ناصرخسرو: ۱۳۸) «خشت این ولایت (اصفهان) چندین برابر آجرهای ولایات دیگر کار می‌کند» (لغت‌نامه فارسی: ۲۶۷ به نقل از جغرافیای اصفهان: ۱۵).

از ایشان هر آن کس که استاد بود ز خشت و ز گچ بر دلش یاد بود
دو صد مرد بگزید اندر میان از ایران و اهواز و از رومیان

شاهنامه فردوسی

خَشْت (Xast) = خشت در گویش سرخه‌ای سمنانی. (فرهنگ سمنانی: ۱۶۸)

خَشْتَا (Xasta) = خشت در گویش افغانی. (حاشیه برهان قاطع: ۷۵۰ به نقل از هوبشمان)

خشْت آب‌انباری (X. ab anbari) = نوعی از خشت که معمولاً از قالب ۱۴ استفاده می‌شود و کاربرد آن بیشتر در ساخت آب‌انبار بوده است.

خشْت آبمال (X. abmal) = در این روش تولید خشت، «سطح زمینی که خشت به روی آن قرار می‌گیرد کمی مرطوب می‌شود. سپس سطوح قالب چوبی که فقط در یک کلاف چهارضلعی و بدون داشتن کف است، مرطوب شده. سپس با دست آغشته با آب ملات خمیری ورزیده و بریده می‌شود و با ضرب در قالب که بر سطح زمین مرطوب مستقر می‌باشد، کوبیده شده و با دست کاملاً خیس، سطح ملات در سطح قالب آبمال می‌گردد و تسطیح سطح خشت در قالب انجام می‌گیرد.» (معماری ایران، مصالح شناسی: ۱۱)

خشْت آجر (X. ajor) = خشتی که ویژه پختن و تبدیل آن به آجر شدن است، خشت.

خشْت افکن (X. afkan) ← خشت‌انداز.

خشْت الطین (X. altin) = آجرپاره گداخته است و صباغان آن را در سیاهی به کار برند و رنجه‌ای چارپایان را مفید بوده. (دهخدا ۶: ۸۶۰۶ به نقل از نزهه القلوب).

* در زمینه متون شعر، بیش از هزار بیت فراچنگ نگارنده آمده که بسیاری از آن‌ها جنبه تمثیلی، کنایه، ضرب‌المثل و اصطلاح دارد که در گفتاری دیگر خواهد آمد و در اینجا چند بیتی که مستقیماً مراد از آن خشت خام باشد آورده می‌شود.

خشت‌انداز (X. andaz) = کارگری که در کار بنایی وظیفه‌اش پرتاب کردن خشت به بالا و به دست استاد رساندن است.

خشت‌اندازی (X. andazi) = عمل و شغل خشت‌انداز. (فرهنگ سخن ۴: ۲۷۵۷)
خشت‌اندازی کردن (X. andazi kerdan) = پرتاب کردن خشت پایین به بالا برای بنا. (فرهنگ سخن ۴: ۲۷۵۸)

خشت برداشتن (X. bardastan)، (آندراج ۲: ۱۶۵۶)
خشت به قالب زدن = خشت زدن، پاره گل در قالب خشت گذاردن و خشت ساختن. (دهخدا ۶: ۸۶۰۶)
خشت پارچه (X. parce) = تکه آجر (ارشاد الزراعه: ۲۵۱)
خشت پاره (X. pare) = تکه‌های کوچک خشت. «شب و روز از ویرانه‌های بغداد خشت پاره‌ای برمی‌چیدم.» (اسرارالتوحید ۱: ۳۵۷)

خشت پختن (X. poxtan) = خشک کردن و حرارت دادن خشت در کوره و درست کردن آجر از آن:
از خاکِ گورخانه ما خشت‌ها پزند
و آن خاک و خشت، دستکش گل‌گران شود
سعدی (سخن ۴: ۲۷۵۷)

خشت پخته (X. poخته) = انگلیسی: burnt bric (واژه‌نامه راه و ساختمان: معروف: ۲۵، واژه‌نامه فنی صنعتی: ۲۸۴) baked brick (واژه‌نامه مصور: ۱۵، ۳۹) ترکی: کرامت و حربه (متن کهن صحاح العجم، نسخه غازان: ۱۸۰) روسی: Кирпичу-сырѣц (فرهنگ فارسی روسی: ۵۵۳) عربی: الاجر والاجر والطوب (فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الاسامی: ۱۴۷) عربی: قرمید (دهار) طوب (منتهی الارب) (لغت‌نامه دهخدا ۶: ۸۶۰۶) طاباق، طابق. (دهخدا ۶: ۸۶۰۷ به نقل از منتهی الارب).

توضیح: آجر (واژه‌نامه گویش بیرجند: ۱۹۹) آجر، آجره، آگور، مقابل خشت خام، چون خشت خام را در کوره گذارند و حرارت دهند پخته شود. این خشت پخته را آجر می‌نامند. (دهخدا ۶: ۸۶۰۶).

شواهد از متون کهن:

«سه دار بزندن، روی دارها را به خشت پخته و گچ محکم کرده بودند» (تاریخ بیهقی؛ فیاض: ۹۲۵) «فرافروز آتش از بهر مرا ای هامان و گل و خشت پخته او بکن مرا کوشکی»، «می‌انداخت در ایشان سنگ‌هایی از خشت پخته» (ترجمه قرآن موزه پارس: ۱۲۲ و ۴۴۳) «مزد استاد و مزدور و بهای خشت پخته و غیر آن، از آن گندم داری» (اسرار التوحید ۱: ۱۷۴). «بیشتر از شهر (بخارا) چند روز سوخته شد. مگر مسجد جامع و بعضی از سرای‌ها که عمارت آن از خشت پخته بود» (گزیده تاریخ جهانگشای جوینی: ۲۷۹).

«یکی مناره بکرد و آن مناره را قاعده و اساسی بنهادند بزرگ و یک نیزه بالا به زمین فروشد. از آنجا برآورد به سنگ و خشت پخته» (گزیده تاریخ بلعمی: ۴۴) «با سنگ و خشت پخته ریخته کردند (تاریخ بیهقی) به فرمان او این پل را از خشت پخته ساختند.» (تاریخ بخارای نرشخی).

عقرب ندانم اما دارد مثال ارقم از رنگ خشت پخته، سنگ رخام و مرمر
خاقانی (دهخدا ۶: ۶۸۰۷ - ۶۸۰۶)

یکی خانه‌ای کرده از پخته خشت به ساروج کرده به سان بهشت

فردوسی

خشت پخته بزرگ (X.p.bozorg) = آجر، در فهرست الفبایی لغات السامی معادل «القرمید» نهاده شده (ص ۱۷۲) و در منتهی الارب، خشت پخته کلان آمده است. (دهخدا ۶: ۸۶۰۷)
خشت پخته مال (X.p.mal) = خشتی که با قالب آجر زده شده باشد. (واژه‌نامه گویش بیرجند: ۱۹۹)
خشت پز (X.paz) = انگلیسی: brick maker (واژه‌نامه مصور: ۷۸، واژه‌نامه راه و ساختمان: ۲۳) آجرپز، آنکه آجر می‌سازد.

بینی ای چون تنور خشت‌پزان دهنی چون تغار رنگرزان

نظامی (دهخدا ۶: ۸۶۰۷)

خشت‌پزی (X.pazi) = عمل و شغل خشت‌پز، آجرپزی، کوره و محل ساختن آجر (سخن ۴: ۲۷۵۸)
به روزگار زمستان کندت سیم‌گری به روزگار حزیران کندت خشت‌پزی

(دیوان منوچهری: ۱۳۷)

خشت پسین (X.pasin) = خشت آخری بنا، آخرین خشت ساختمان.

آنچه بدو خانه نو آیین بود خشت پسین، آب نخستین بود

نظامی (دهخدا ۶: ۸۶۰۷)

خشت پنجه موشی (X.panje musî) = نوعی خشت که از قالب ته پر استفاده می‌شود و کاربرد آن در شرفی بام و نماسازی است.

خشت پی (X.pey) = نوعی خشت که ضخامت و وزن آن زیاد، اما طول و عرض آن کم است و ویژه پی چینی و دیوارچینی و ستون‌هاست. این خشت در موقع ورز دادن نیاز به شلاق خوردن زیاد ندارد.

خشت پیروزه (X.piruze) = کاشی را گویند که لعاب فیروزه رنگ دارد.

خشت تابه (X.tabe) = انگلیسی: brick kiln (واژه‌نامه راه و ساختمان: ۲۲)، داش خشت‌پزی را گویند (فرهنگ جهانگیری ۲: ۱۳۶۷) کوره و داش خشت‌پزی را گویند (آندراج ۲: ۱۶۵۶، برهان قاطع ۲: ۷۵۱، ناظم الاطباء) داش خشت‌پزی که پزاده عبارت از آن است. (بهار عجم: ۸۰۳)

خشت تر (X.tar) = خشتی که بیش از ۲۵٪ آن آب باشد. خشتی که خشک نشده باشد.

خشت ته پر (X.te por) = خشت‌مال هنگام تولید این خشت، گوشه‌های خشت را متراکم کرده و با دست آن را کاملاً پر کرده و بالا می‌آورد که به آن خشت ته پر می‌گویند و بسیار مرغوب است. تولید این خشت نشانه تعهد خشت‌مال به کار خود است که در اصطلاح بدان خیرمندی گویند. (عبّاسی: ۱۳)

خشت جعبه‌ای (امبولانسی) (X.Ja'baei) = خشتی به ابعاد ۹ × ۱۶ × ۳۰ سانتیمتر که کاربرد آن در دیوارهای کوره است. (عبّاسی: ۱۸)

خشتچه (Xestce) = خشت کوچک، خشتک

خشت چین (X.cin) = انگلیسی: mud brick (واژه‌نامه مصور هنرهای تجسمی: ۹۲، ۳۹)، خشت‌کار. کسی که وظیفه‌اش دیوارچینی با خشت است، رگ چین با خشت.

خشت خام (X.xam) = انگلیسی: mud brick (واژه‌نامه مصور هنرهای تجسمی: ۹۲، ۳۹، واژه‌نامه راه و ساختمان: ۱۲۹) cob brick (واژه‌نامه فنی صنعتی: ۲۸۴) Raw brick (هنرهای اسلامی. بورکهارت: ۱۱۵) /adobe an burnt /unbaked clay brick /sun-bried brick /adobe brick

brick. Un fired brick (واژه‌نامهٔ ساختمان: ۱۳۱). خشت نپخته (واژه‌نامهٔ گویش بیرجند: ۱۹۹) خشت ناپخته، مقابل آجر، خشتی که از قالب به درآمده باشد و در کوره برای پختن قرار نداده باشند. لبن.

آنچه در آینه جوان ببیند پیر در خشت خام آن ببیند

(دهخدا ۶: ۸۶۰۷)

شواهد: «اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام باشد، جهت آنکه بارندگی کم باشد.» (نزهة القلوب) «ستونی از خشت خام درست کرده و دانه می‌کاشتند برای ایام نوروز» (محاسن الاضداد).

خشت خانه (X. xane) = خانه‌ای که از خشت بنا شده باشد:

شه در این خشت خانهٔ خاکی خشت نمناک شد ز غمناکی

نظامی (دهخدا ۶: ۸۶۰۷)

خشت درست کردن خشت مالیدن. ←

خشت درست کن خشت‌زن، خشت‌مال ←

خشت دست‌ساز (X. dast saz) = خشتی که بدون استفاده از قالب ساخته شود.

خشت دغال سنگی (X. zoqal sangi) = انگلیسی: brigvette (واژه‌نامهٔ فنی صنعتی: ۲۸۴).

خشت ریختن (X. rixtan) = خشت زدن:

پی فرش درت گردون ز آب‌وخاک مشتاقان

چو ریزد خشت از شادی تهی سازند قالب‌ها

آصفی (آندراج ۲: ۱۶۵۶)

خشت زدن (X. zadan) = انگلیسی: tomake (or mould) brick (فرهنگ انگلیسی به فارسی

حیییم: ۲۶۷) ترکی: Kerpıc dokmek (فرهنگ فارسی — ترکی ج ۲: ۱۳۹) کردی: خشت پیژان، خشت مالین، خشت برین، کهرپیچ کرن (واژه‌نامه فارسی — کردی: ۱۷۵) عربی: صناعة اللبن (قاموس الفارسیه: ۲۱۸) ساختن، (فرهنگ نظام) ایجاد کردن، (دهخدا ۸: حرف ز) خشت درست کردن، پارهٔ گل در قالب خشت‌زنی قرار دادن و آن را به شکل قالب درآوردن و در آفتاب گذاردن تا خشک شود؛ و برای ساختن بنا به کار آید، خشت ساختن، خشت مالیدن، خشت مالی کردن، تلبین (تاج المصادر، بیهقی) (منتهی الارب):

پیرهن خود ز گیا بافتی خشت زدی روزی از آن یافتی

نظامی

لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد

نظامی (دهخدا ۶: ۸۶۰۷)

خشت زدن (X. zadan) = جا انداختن و کار انداختن خشت در بین خشت‌های دیگر برای محکم‌کاری:

کسی که طینتش از کاهلی مخمّر شد

چو خشت تا نزنندش به کار نشینند

محسن تأثیر تبریزی (آندراج ۲: ۱۶۵۶)

شواهد: «کاه‌گل کرده و به قالب همّت خشت زده، تا چهار دیوارش برآورد.» (منشآت خاقانی: ۸۸)

خشت زر/ خشت زرین (X. zar/zarrin) = خشتی که از طلاست. (دهخدا ۶: ۸۶۰۵)

خشت‌زن (X. zan) = انگلیسی: brick maker (واژه‌نامهٔ مصور: ۳۹۲۰/واژه‌نامهٔ فنی — صنعتی: ۲۸۴/واژه‌نامهٔ

راه و ساختمان: ۲۳) brick molder (واژه‌نامهٔ ساختمان: ۱۳۱) اسپرانتو: adob faristc (فرهنگ زبان فارسی اسپرانتو: ۲۳۵) ترکی: kerpıc yapnisci (فرهنگ فارسی — ترکی ج ۲: ۱۳۹) ترکی: کریچ کسپچی (متن

کهن صحاح العجم: ۱۸۰) کردی: خشت پیژ، خشت مال (واژه‌نامه فارسی — کردی: ۱۷۵) عربی: اللبان والملبن (فهرست الفبایی لغات ... السامی فی الاسامی: ۱۷۲) آلمانی: Ziegler (فرهنگ آلمانی: ۲۷۴) آنکه خشت‌ها را بسازد (بهار عجم ۲: ۸۰۳) کارگری که گل به قالب زده، خشت سازد (کامل فرهنگ فارسی: ۳۷۶) خشت‌زننده، خشت ساز (معین ۱: ۱۴۲۱) خشت‌مال، قالب دار، آنکه خشت می‌سازد به قالب (دهخدا) کسی که خشت می‌سازد (از نظام الاطباء) ملبن (دهار) لبان.

غلام، آبکش باید و خشت‌زن بود بنده نازنین، مش‌زن

سعدی (دهخدا ۶: ۸۶۰۷)

خشت‌زنی (X. zani) = انگلیسی: brick molding (واژه‌نامه ساختمان: ۱۳۱ / واژه‌نامه مصور: ۲۰، ۳۹) فرانسوی: Blague (فرهنگ فرانسه — فارسی بروخیم: ۲۱۲) اسپرانتو: adobe farado (فرهنگ زبان فارسی اسپرانتو: ۲۳۶) عمل و شغل خشت‌زن (معین ۱: ۱۴۲۱):

خشت‌زنی، پیشه پیران بود بارکشی، کار اسیران بود

نظامی

خشت‌زنی کردن (X. z. kardan) = خشت زدن. خشت مالیدن (دهخدا ۶: ۸۶۰۷).

خشت ساختن (X. saxtan) ← خشت زدن.

بس ز قید قالب تن کار بر من گشته تنگ

بعد مُردن، خشت نتوان ساختن از خاک من

مخلص کاشی (آندراج ۲: ۱۶۵۶)

خشت ساز (X. saz) ← خشت‌زن.

خشت سازودار (X. sazudar) = خشتی که با الیاف خرما مخلوط شده باشد. (مصالح شناسی: زم‌رشیدی: ۶)

خشت ساسانی (X. sasani) = خشت‌هایی به ابعاد بزرگ که در دوره ساسانیان رایج بوده است.

خشت سر خم (X. sar xom) = خشتی که بر خم گذارند و دهان خم بدان بندند و این از اهل زبان به تحقیق

پیوسته. (آندراج ۲: ۱۶۵۷)

شد مدتی که خشت سر خم کتاب ماست

موج شراب، سرخی سرهای باب ماست

صائب تبریزی

خشت سقف (X. saqf) = خشت تولیدشده جهت سقف، از دقت زیادی برخوردار بوده و دارای این ویژگی‌هاست:

شلاق بیشتری خورده تا گل آن یکنواخت شود، گوشه‌های منظم و گونمایی دارد، برای استحکام بیشتر، گاه ریز به گل افزوده می‌شود که نقش آرماتور را دارد؛ و وزن آن سبک است که سقف سنگین نگرند. (مقتی‌زاده: ۱۱ - ۱۰).

خشت سرفی (X. sarafi) = کاربرد بیشتر این خشت در سرفی بام بوده و قالب آن از نوع ته پُر است. (عبّاسی:

۱۸)

خشت شیشه‌ای (X. sisaei) = ترجمه عبارت glass tile است (واژه‌نامه مصور هنرهای تجسمی: ۵۴)

در اصطلاح معماران بدان آجر شیشه‌ای می‌گویند؛ که وظیفه آن هدایت نور به داخل ساختمان است. (مسرت)

خشت صوت گیر (X. sowntgir) = ترجمه عبارت acovstical tile است. در توضیح آن آمده

است: خشت از مصالح جاذب صوت که در پوشش دیوار و سقف به کار می‌رود. (واژه‌نامه مصور هنرها: ۵ - ۴)

خشت فرشی (X. farsī) = برای ساخت آن از قالب ۱۴ ته پر استفاده می‌شود (عبّاسی: ۱۸) و ویژه فرش کردن کف حیاط، راهرو و پشت‌بام است.

خشت فروختن (X. foruxtān) = فروختن خشت به بنّایان و دیگر مردمان (دهخدا ۶: ۸۶۰۷)
خشت فروش (X. forus) = آنکه خشت فروشد. لیان (دهخدا ۶: ۸۶۰۷) در فرارود بدان آجر فروش گویند. (فرهنگ گویشی خراسان بزرگ: ۳۹)

خشت فروشی (X. forusi) = عمل و حالت خشت‌فروش (دهخدا ۶: ۸۶۰۸)
خشت فروشی کردن (X. f. kardan) = خشت فروختن، خشت به فروش رسانیدن (دهخدا ۶: ۸۶۰۸)

خشت قاشقی (X. qasoqi) = نوعی خشت که از قالب ته پر در ساخت آن استفاده می‌شود. (عبّاسی: ۱۸).

خشت قالب‌گیری (X. qalebگیری) = انگلیسی: Loam brick (واژه‌نامه فنی صنعتی: ۲۸۴)

خشت قالبی (X. qalebi) = خشتی که با قالب درست‌شده باشد و دست‌ساز نباشد.

خشت قزاقی (X. qazzaqi) = خشت‌های کوچک که در قلب‌های ته‌پر تولیدشده و روش تولید آن مانند خشت‌هایی است که به آجر تبدیل می‌شود. (عبّاسی: ۱۸) نسبت به قزاق‌ها که شاخه‌ای از ترک‌های آسیای میانه هستند. «آجر قزاقی: نوعی از آجر که طول آن بیش از عرض آن است و قسمتی از آن را در روی ساختمان به کار می‌برند. در مقابل آجر نظامی.» (دهخدا ج ۱۱: ۱۷۵۵۲).

خشت قیری (X. qiri) = ترجمه انگلیسی عبارت Asphalt tile است. (واژه‌نامه راه و ساختمان: ۱۰/ واژه‌نامه فنی و صنعتی: ۲۸۴).

خشت کار (X. kar) = استاد بنّایی که کار آن بنا کردن با خشت خام است (از ناظم الاطباء) (دهخدا ۶: ۸۶۰۸).
آن که کارش ساختن خشت است، خشت‌مال ۲. — آن که با خشت، ساختمان می‌سازد. بنّای خشت‌کار. (فرهنگ سخن ۴: ۲۷۵۸)
استاد بنّایی، بنا، خانه‌ساز. (کامل فرهنگ فارسی: ۳۷۶).

خشت کاری (X. kari) = آلمانی: Ziegelnerstellvng (فرهنگ کامل فارسی آلمانی: ۲۷۴). کار با خشت را خشت‌مالی، بنّایی با خشت را گویند.

خشت کاسه‌ای (X. kasaei) = «در صورتی که خشت‌مال در هنگام صاف نمودن خشت، کمی انگشتان خود را به طرف پایین آورد، خشت کاسه‌ای به دست آمده و نامرغوب است.» (عبّاسی: ۱۳)

خشت کالبدی (X. kalbadi) = خشت قالبی. «تهیه خشت‌های کالبدی کار مردم بابل بود» کتیبه داریوش اول در کاخ شوش، ۵۲۱ ق. م (تاریخ مهندسی در ایران: ۱۴۷).

خشت کف‌پوش (X. kafpus) = ترجمه واژه انگلیسی Quarral است. این خشت غالباً شکل لوزی دارد. (واژه‌نامه مصور هنرها: ۱۱۹)

خشت کندن (X. kandan) = خشت بیرون آوردن از ساختمان.

نفس هر دم ز قصر عمر، خشتی می‌کند بیدل

پی تعمیر این ویرانه، معمار این‌چنین باید

بیدل دهلوی (آندراج ۲: ۱۶۵۶)

خشت گبری (X. gabri) = خشت پخته‌ای است مستطیل شکل دو برابر یک خشت پخته که برای پوشش کف حیاط و راهروها به کار می‌رود. (واژه‌نامه گویش بیرجند) ظاهراً همانی که در یزد خشت فرشی می‌گویند.

خشت گر (X. gar) = آلمانی: Ziegler و Ziegelbienner (فرهنگ کامل فارسی — آلمانی: ۲۷۴)،
خشت‌ساز (آندراج ۲: ۱۶۵۷). خشت‌زن (ناظم الاطباء) خشت‌مال (دهخدا ۶: ۸۶۰۸).

خشت‌گری (X. gari) = خشت‌زنی.

خشت‌گرفتن (X. gereftan) = خشت برداشتن:

گرفت از سر خم خشت، پیر باده‌فروش

چراغ عیش فرود آمد از ته سرپوش

صائب تبریزی (آندراج ۲: ۱۶۵۶)

خشت لوزی (X. lowzi) = ترجمه واژه انگلیسی Quarrel (واژه‌نامه ساختمان: ۱۳۱).

خشت‌مال (X. mal) = آلمانی: Ziegler و Ziegelformer (فرهنگ کامل فارسی

آلمانی: ۲۷۴). انگلیسی: Brick maker (فرهنگ‌نامه مصور هنرها: ۲۹/واژه‌نامه راه و ساختمان و معماری: ۱۲۹/

واژه‌نامه ساختمان: ۱۳۱) Brick moulder (واژه‌نامه راه و ساختمان و معماری: ۱۴۹) Maker of sun

dred briks (فرهنگ انگلیسی — فارسی حییم: ۲۶۷) فرانسه: Fan fa ron (فرهنگ فرانسه — فارسی بروخیم:

۲۱۲) ایتالیایی: dimattoni crudi, fanfrone- fabbricante. (فرهنگ فارسی —

ایتالیایی: ۱۸۳) اسپرانتو: Odobfaristc (فرهنگ زبان فارسی — اسپرانتو: ۲۲۵) ترکی: Kerpic

yapanisci (فرهنگ فارسی — ترکی ج ۲: ۱۳۹) روسی: Рабочни формууюши (فرهنگ فارسی به روسی:

۵۵۴).

توضیح: خشت‌ساز، خشت‌زن، خشت‌درست کن (از ناظم الاطباء) قالب دار (دهخدا ۶: ۸۶۰۸) آنکه خشت‌ها را بسازد

(آندراج ۲: ۱۶۵۷) کسی که در برابر دستمزد، گل را به قالب می‌ریزد و در آفتاب خشک کرده، تحویل می‌دهد (فرهنگ لغات

عامیانه: ۱۱۳). خشت مالنده (معین ۱: ۱۴۲۲). آنکه گل را بمالد و در قالب ریزد تا از آن خشت بسازد، خشت‌زن (فرهنگ فارسی

عامیانه: ۵۵۱) کسی که خشت می‌ریزد (فرهنگ گویشی خراسان بزرگ: ۱۳۹).

به آبش چو کف تر کند خشت‌مال شود خشت و قالب چو بدر و هلال

ملاطغرا (آندراج)

خشت‌مالی (X. mali) = انگلیسی: Brick moulding (واژه‌نامه ساختمان: ۱۳۱/واژه‌نامه مصور: ۲۰)

اسپرانتو: adobfurado (فرهنگ زبان فارسی — اسپرانتو: ۲۳۶) فرانسوی: farriquant des

bricyves (فرهنگ فرانسه — فارسی بروخیم: ۲۱۲) عمل

خشت‌مال، خشت‌زنی (دهخدا؛ ۶: ۸۶۰۸).

خشت مالیدن (X. malidan) = خشت‌زدن، خشت‌ساختن، (فرهنگ لغات عامیانه: ۱۱۳) خشت‌زدن، گل را در

قالب، صورت خشت دادن (دهخدا؛ ۶: ۸۶۰۸). انگلیسی: to make (or mould) brick (فرهنگ انگلیسی

— فارسی حییم: ۲۶۷).

خشت‌مالی کردن (X. mali kardan) = خشت‌مالیدن، خشت‌زدن، خشت‌ساختن (دهخدا؛ ۶: ۸۶۰۷).

خشت مربع (X. morabba) = خشتی که هر چهار ضلع آن مساوی باشد.

خشت مستطیل (X. mostatil) = خشتی که دوبه‌دو، اضلاع آن با هم مساوی باشند، مانند خشت قزاقی.

خشت مسدسی (X. masaddasi) = خشتی شش‌گوشه که با قالب ته پر تولید می‌شود. (عباسی: ۱۸).

خشت موزاییک (X. mozaeik) = ترجمه انگلیسی عبارت mosaic tile (واژه‌نامه مصور هنرها: ۹۱).

خشت ناپخته (X. na poxte) = خشت خام، خشت و گل (دهخدا؛ ۶: ۸۶۰۸).

خشت نپخته (X. napoxte) ← خشت خام.

خشت و گل (X. O gel) = فرانسوی: Hourdage, hourdes (فرهنگ فرانسه فارسی: بروخیم: ۲۱۲).
ایتالیایی: argilla (فرهنگ فارسی ایتالیایی: ۱۸۳) اسپرانتو: Kruda masonajo (فرهنگ زبان فارسی-
اسپرانتو: ۲۳۶) خشت خام، خشت ناپخته (دهخدا؛ ۶: ۸۶۰۸).

خشت و گلی (X. O geli) = آنچه از خشت و گل بسازند و در آن آجر به کار نبرند. (دهخدا؛ ۶: ۸۶۰۹).

خشتی (Xesti) = اسپرانتو: brikforma (فرهنگ زبان فارسی — اسپرانتو: ۲۳۶) ترکی: kareli
cizgili (فرهنگ فارسی — ترکی؛ ج ۲: ۱۳۹) عربی: المبنى من اللبن (قاموس الفارسیه: ۲۱۸) — از خشت کرده، از خشت
ساخته شده، از خشت فراهم آمده، چهارگوش، به اندازه خشت (دهخدا؛ ۶: ۸۶۰۹) منسوب خشت، خانه‌ای که از
خشت سازند، مربع، چهارگوشه (معین؛ ۱: ۱۴۲۲).

خشد (Xesd) = خشت در گویش راجی (واژه‌نامه راجی: ۱۵۴).

خس زد (Xes zad) = خشت زدن، خشت‌مالی (واژه‌نامه گویش بیرجند: ۲۰۰).

خشک (Xesk) = خشت در گویش شوشتر (واژه‌نامه شوشتری: ۱۷۱) گویش یزدی (واژه‌ها و گویش یزدی: ۸۷) / واژه‌نامه
یزدی: ۸۵).

خشک خوم (Xesk xum) = خشت خام در گویش یزدی (واژه‌ها و گویش یزدی: ۸۷).

خشک کردن (Xosk kardan) = خشت در دو مرحله خشک می‌شود. یکی روی زمین که پس از دو روز پا گرفته و
مرحله دوم با تکیه دادن به همدیگر تا در برابر وزش باد و تابش آفتاب زودتر خشک شود. خشتی که در کار ساختمان مصرف
می‌شود باید کاملاً خشک باشد.

خس کردن (Xas kardan) = خشاندن، چنگ زدن و یکنواخت کردن گل (آشنایی با معماری اسلامی: ۳۸۰) در
گویش یزدی به ورز دادن و لگدمال کردن گل، خس کردن گویند.

خشکه (Xaske) = خشت آب‌نדיده و خشک (ویژگی‌های دستور گیلکی: ۱۸۹).

خُشکه (Xoske) = کاربرد خشت و دیگر مصالح بدون ملات.

خُشکه‌چین (Xoske cin) = کاربرد مصالح بدون ملات. به‌ویژه در کاربرد سنگ.

خس مال (Xes mal) = خشت‌مال در گویش بیرجند (واژه‌نامه گویش بیرجند: ۲۰۰) گویش شوشتر، جمع آن: خشمالون
(واژه‌نامه شوشتری: ۱۷۲) گویش یزدی (واژه‌ها و گویش یزدی: ۸۷).

خُمدان (Xomdan) = عربی: الشاخوره (زبان فارسی فرارودی: ۱۶۷ به نقل از تاج الاسامی: ۲۹۰) داش و کوره خشت‌پزی
و سفال‌پزی (برهان قاطع، از ناظم الاطباء، انجمن آرای ناصری) (دهخدا؛ ۷: ۹۹۵۵)، (دایرةالمعارف سبزوار ۱: ۳۲۶).

خُمدانچی (Xomdanci) = کوره‌پز، خشت‌پز، آجرپز (زبان فارسی فرارودی: ۱۶۷).

خمیر کردن (xamir kardan) = آمیزش، آب‌و خاک رس و ریز و رو کردن آن.

خودبسندگی (Xod basandagi) ← بوم آورد.

خیرمندی (Xeyrmandi) = «اگر خشت‌مال در موقع تراکم گوشه‌های خشت و صاف نمودن، سرانگشتان کمی
به طرف بالا بگیرد، خشت ته پُر و مرغوب به دست می‌آید که در شیوه تولید مرغوب خیرمندی می‌باشد. خیرمندی یک عامل
درونی و یک اصل نسبت به تولید و تعهد و کیفیت و محفوظ بودن می‌باشد. خیرمندی تأثیر می‌گذارد بر آن چیزی که انسان
می‌آفریند و رمز پایداری آن می‌باشد.» (عبّاسی: ۱۸)

خیشست (Xist) = خشت در زبان پهلوی (فرهنگ فارسی به پهلوی: ۲۰۳ / واژه‌نامه شایست و ناشایست: ۳۶ / اساس اشتقاق فارسی ۱: ۶۲۷) گویش کردی مهاباد (گویش کردی مهاباد: ۱۶۰).

خیشتا (Xista) = خشت در زبان پشتو عاریتی (اساس اشتقاق فارسی ۱: ۶۲۷).

داس (Das) = عربی: الشاخوره (فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی السامی: ۱۴۷) کوره‌ای که خشت و خم و کاسه و کوزه و امثال آن در آن بپزند (برهان قاطع؛ ۲: ۸۱۵).

دپو (Depo) تلمبار. ←

درون‌گرایی (Dorun geraei) = بحثی در معماری ایرانی به‌ویژه معماری کویری که توجه و آرایش و تزئینات بیشتر متوجه درون خانه بوده تا برون.

دست‌آب (Dast ab) = ظرف آب کنار دست خشت‌مال در موقع تولید خشت آمال. (عبّاسی: ۱۰).

دستگاه خشت‌زنی (Dastgah X. zani) = انگلیسی: brick moulding (واژه‌نامه راه و ساختمان) این دستگاه ویژه تولید خشت برای تبدیل شدن به آجر است و میزان تولید آن چندین برابر شیوه دستی و فشرده‌تر است.

دَسو (Dassow) = دست‌آب در گویش یزدی دست‌آب. ←

دیوار تیغ‌های (Divar tiqaei) = دیوارهای خشتی که در ساختمان، نقش جداکننده را داشته و وظیفه تحمل بار را ندارد. (عبّاسی: ۲۰)

دیوار خشتی (D. xesti) = دیواری ساخته‌شده از خشت.

نه پادیر باید تو را نه ستون نه دیوار خشت و نه آهن درآ

رودکی

دیوار دو خشتی [دوخشته] (D. doxesti) = دیواری که در موقع ساخت آن، دو ردیف خشت به کار می‌رود.

دو خشتی برآورده قصری عظیم یکی خشت از زر، یکی خشت، سیم

نظامی گنجوی

دیوار سروپا (D. saropa) = دیوار چینه‌ای که برای حفظ ضخامت در بین هر چینه، یک رج خشت به کار گرفته می‌شود. (مقنی زاده: ۳۳).

دیوار سه خشتی (D. se xesti) = دیواری ساخته‌شده از سه ردیف خشت.

دیوار صندوقچه‌ای (D. sanduqcaei) = دیواری که وظیفه تحمل بار را ندارد و برای صرفه‌جویی در مصالح

به صورت صندوقچه اجرا می‌گردد و در اکثر سر بام‌ها کاربرد دارد. (عبّاسی: ۲۰)

دیوار گلی [چینه] (D. geli) = دیوارهای طولانی و بلند برای حصار باغ، قلعه و شهر. در ساخت این دیوار از گل رس ورز داده‌شده، ساخته می‌شود. هر رج آن معمولاً نیم متر است و هر چه از زمین به طرف نوک آن می‌رسد، عرض آن کمتر

می‌شود. برای حفظ ضخامت بعضاً بین هر رج، یک ردیف خشت به کار می‌رود. (عبّاسی: ۳۳)

دَمَر [دَمَر شدن] (damar) = برگرداندن قالب خشت‌مالی روی زمین برای تخلیه خشت ساخته‌شده.

رَج (Raj) = ردیف. صف، رسته خشت در بنا.

رون (Run) = جهت.

ریسمان (Risman) = جهت طراز کردن صف خشت‌ها و سنگ‌ها (فتوت نامه ناوه کشان) (مجموعه مقالات کنگره معماری ۲: ۴۶۹).

زنجیره کردن (Zanjire kardan) = روشی برای خشک کردن سریع خشت. آن را بر روی سطح نازک‌تر ایستانیده و با تکیه کردن نصف تا از هر خشت بر کنار دیگری، عمل زنجیره‌سازی خشت‌ها انجام می‌شود. (معماری ایران، مصالح شناسی: ۱۰)

زه (Zeh) = وسیله‌ای ساخته‌شده از روده گوسفند برای بریدن گل اضافه روی قالب خشت.

ساختمان گلی (Saxtoman geli) = بنایی ساخته‌شده از گل و خشت.

ساروج (Saruj) = ترکیب آهک، خاکستر، ماسه‌بادی و آب برای عایق‌بندی منبع، حوض، آب‌انبار و آبرو (پیش چاپ: ۹ - ۲۶۸).

سازه (Saze) = ساخت، ساختمان، ساختار. در رشته سازه بیشتر به شناسایی و محاسبات مربوط به ایستایی، پایداری و ایمنی سازه در اثر عوامل طبیعی و بارگذاری‌های مختلف (وزن مرده، بار زنده، باد، زلزله، موج، تغییر دما و ...) می‌پردازد. (فرهنگ زبان فارسی؛ مشیری: ۵۶۴ - ۵۶۳)

سقف ضربی (saqf zarbi) = یکی از سه نوع روش چیدن طاق و گنبد. دو روش دیگر رومی و چپله هستند. (پیش چاپ: ۸۶)

سه خشتی دیوار سه خشتی. ←

سیم‌گل یا سیم کاه گل (Sim gel) = ترکیبی از خاک رس شسته آسیا شده، ریگ بادآورد و خاک کاه شسته. پوشش سیم‌گل از نظر ظرافت و جنبه تزئینی یکی از جالب‌ترین و زیباترین انواع پوشش‌ها به شمار می‌رود. (پرویز ورجاوند؛ مجموعه مقالات همایش خشت خام: ۱۶)

شاغول (Saql) = «از برای میزان کردن ارتفاع کار» (فتوت نامه ناوه کشان) (مجموعه مقالات کنگره معماری؛ ۲: ۴۶۹) شاقول، فادن، گلوله‌ای که به ریسمان کرده از گونیا بیاویزند تا بدان همواری زمین معلوم کنند. (ناظم الاطباء).

شبکه چینی (Sabake cini) = از خشت برای چیدن شبکه روی پشت‌بام استفاده می‌شده است و کار نرده را انجام می‌دهد و کار محافظت و جلوگیری از سقوط را عهده‌دار بوده. (مقنی زاده: ۱۴).

شفته (Sefte) = دوغابی از آهک و خاک و شن و یا سنگریزه که در پی‌های عمارت ریزند و روی آن جرزها بنا کنند. (دهخدا ۹: ۱۴۳۲۵).

شلاق زدن (Sallaq zadan) = یا شلاق دادن، اصطلاحاً یعنی گل را لگدمال کردن، ورز دادن، پرتاب کردن گل به بالا و پایین برای یکنواخت و چسبناک شدن آن، هر چه گل شلاق بیشتری داده شود، استحکام آن بیشتر می‌شود. (مقنی زاده: ۴/ عباسی: ۹).

شوره (Sure) = در اصطلاح شیمی، جسمی است سفید و متبلور شبیه نمک که در شوره‌زارها حاصل می‌شود (دهخدا؛ ۱۰: ۱۴۵۶۰) خاک شور (برهان قاطع ۳: ۱۳۰۸).

غوره گل (Qure gel) = شفته بدون آهک، از گل رس خالص کوبیده شده و لگد شده برای اندود پشت‌بام (از مقاله پیرنیا: مجموعه مقالات همایش خشت خام: ۱۲).

فرسک (Feresk) = دیواره نگاره.

فیل پوش (Filpus) = یکی از انواع پوشش سقف در معماری سنتی.

قالب (Qaleb) = چهارچوب مربع گونه‌ای است که برای ریختن پاره گل به جهت تهیه خشت به کار می‌رود (دهخدا ۶: ۸۶۰۸) وسیله ساخت خشت که بنا بر کاربردهای آن، اندازه، ارتفاع و عرض آن فرق می‌کند. از ۵×۲۰×۲۰ تا ... معمولاً جنس آن از چوب بوده و در واحدهای تکی تا هشت‌تایی ساخته می‌شود. قالب‌ها را برحسب اندازه می‌شناسند. مانند: قالب ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸ و

قالب برگرداندن (Q. bargardandan) = برگرداندن قالب خشت‌مالی روی زمین برای تخلیه خشت ساخته شده.

قالب خشت پی (Q. xest pey) = ویژه ساخت خشت برای ستون‌های باربر. «قالب خشت پی دارای ضخامت بیشتری بوده و طول و عرض آن نسبت به قالب سقف، کمتر می‌باشد و خشت تولیدشده به وسیله آن دارای وزن بیشتری است.» (مقنی‌زاده: ۸).

قالب خشت سقف (Q. x. saqf) = قالب خشت سقف از ضخامت کمتری برخوردار است و دارای طول و عرض بیشتری بوده تا اینکه خشت تولیدشده سبک‌تر بوده و با کمترین تعداد، بیشترین مقدار سقف چیده شود. قالب‌های خشت سقف از دقت بالایی برخوردار بوده تا اینکه خشت به صورت گویایی درآمده و هنگام سقف زدن، خشت‌ها کاملاً به هم چسبیده و فاصله‌ای بین آن‌ها ایجاد نشود. (مقنی‌زاده: ۹ - ۸)

← **قالب خشت‌مالی** قالب.

قالب دار (Qaleb dar) = خشت‌زن، خشت‌مال (دهخدا ۶: ۸۶۰۷).

قالب گرفتن خشت = عمل ساخت خشت از زمان ریختن گل در قالب و صاف نمودن سطح آن و پر کردن گوشه‌ها و فشار دادن گل برای پر شدن فضاهای خالی را گویند. (از مقنی‌زاده: ۵)

← **قالب گیری** قالب گرفتن خشت.

قرمید / القرمید (Qermid) = خشت پخته بزرگ (فهرست الفبایی لغات السامی فی الاسامی: ۱۷۲).

قیر چارو (Qir caru) = این ملاط که به شدت در برابر نفوذ آب مقاوم است به گونه زیر تهیه می‌شود. گچ نیم پخته کوبیده + گل کوزه‌گری شسته و آسیا شده یا گل آرمنی + شکرسنگ یا سنگ مها (نوعی مرمریت شبیه چینی شکسته که در رودخانه کرج بسیار یافت می‌شود) از این سنگ‌دانه‌های گاورس به اندازه ذرت تهیه می‌کنند و بعد شیرآهک و شیرۀ سوخته انگور را به جای آب در این معجون به کار می‌برند و پشم شتر را به آن می‌افزایند. (از کریم پیرنیا؛ مجموعه مقالات همایش خشت خام: ۱۷).

کاردک (Kardak) = وسیله‌ای برای کندن گل اضافی دور قالب خشت‌مالی. از جنس چوب یا فلز.

کاشی خشتی (Kasi xesti) = نوعی کاشی.

کالبد خشت (Kalbod xest) = عربی: المبلن. (فهرست الفبایی لغات السامی: ۱۷۲) قالب خشت.

کاه‌گل (Kahgel) = گل به کاه آمیخته که دیوار و بام را بدان‌ند (دهخدا ۱۰: ۱۸۱۲۵). از این ملات برای اندود خشت‌های هره شده جهت حفاظت از باران و تغییرات جوّی هم استفاده می‌شود.

کریچ (Kerpej) = خشت در زبان ترکی (صحاح العجم فارسی - ترکی: ۵۱).

کریچ (Kerpic) = خشت در زبان ترکی (متن کهن صحاح العجم: ۱۸۰).

کله پیچ (Kele pic) = خشت در گویش کردی (واژه‌نامه فارسی - کردی: ۱۷۵).

کوبیدن (Kubidan) = برای کاستن از حجم فضای خالی در قالب خشت، گل را در درون قالب می‌کوبند.

کونو (Kunu) = راهروهای کوچک و باریکی است که بر روی سقف ایجاد می‌شود و چندین کار را انجام می‌دهد: جلوگیری از نفوذ رطوبت مستقیم بر روی سقف ... کونو نقش عایق حرارتی را نیز بر عهده دارد که با فاصله ایجاد شده باعث جلوگیری از اتلاف انرژی در زمستان و تابستان می‌شود و نیز جلوگیری از انباشته شدن خاک زیاد روی سقف (مقنی‌زاده: ۲۶).

که‌ریچ (Kere pic) = خشت در گویش کردی (واژه‌نامه فارسی - کردی: ۱۷۵).

که‌لپوچ (Kelepuc) = خشت در گویش کردی. (واژه‌نامه فارسی - کردی: ۱۷۵).

گال (Gal) = قطعه بریده شده گل رس برای ساخت دیوار چینه‌ای (مقنی‌زاده: ۳۳).

گل (Gel) = پهلوسوی، گیل، حاشیه برهان قاطع، ۳: چاپ معین) خاک به آب آمیخته (برهان) طین، وحل، عثیر، گل‌ولای، صلصال، گاهی هم به معنی خاک منجمد و خشک شده نیز باشد (غیاث) (آندراج) (دهخدا: ۱۲: ۱۹۱۹۱) ماده اصلی ساخت خشت که از آمیزش آب و خاک و ورز دادن زیاد به دست می‌آید.

گل آرمنی (Gel armani) = گل مرغوب با رنگ ارغوانی کمرنگ (آشنایی با معماری اسلامی: ۳۸۵) گلی باشد سرخ‌رنگ به سیاهی مایل و به عربی «طین ارمنی» خوانند. (دهخدا: ج ۱۲: ۱۹۱۹۹).

گل پرانداختن (Gol par andaxtan) = «زمانی که خشت بسته و بر روی آن تغییر رنگ حاصل و به رنگ روشن شد و سفیدک‌هایی بر روی خشت ظاهر گردید به اصطلاح خشت‌مال‌های یزدی گل پر انداخته می‌شود.» (عبّاسی: ۱۴)

گل چال (Gel cal) = محل پیش‌بینی زیرزمین در ساختمان است که پیش از آغاز آن، چاله را پر از آب کرده و جهت مصرف آب برای ساخت گل از آن استفاده می‌کنند.

گل خواباندن (Gel xabandan) = آب بر گل بستن و مدتی آن را برای چسبندگی بیشتر نگه‌داشتن.

گل رُس (Gel ras) = بهترین خاک برای ساخت خشت. خاک رس یا گل رُس است. گل رُس از تجزیه تدریجی فلدسپات‌ها و ته‌نشست آن در مصب رودخانه‌ها یا دریاچه‌های به وجود می‌آید. (پیش چاپ مقالات: ۲۶۳) نیز بنگرید ←
گل.

گل ساختن (Gel saxtan) = مخلوط آب با خاک رُس و خمیر شدن تمامی دانه‌های خاک رُس برای خشت مالیدن.

گل سرزمین (Gel sarzamin) = خاک رُس مرغوب و چرب که چندین بار به وسیله آب مرطوب شده باشد. (باغبان‌زاده)

گل ملک (Gel melk) گل سرزمین. ←

گل نر (Gel nar) = خاک رُس در گویش یزد.

گنج و بنار (Ganj o banar) = پرهیز از کاربرد اندازه‌های پیش از نیاز که باعث هدر رفتن مصالح و بالا بردن هزینه و عدم اطمینان به استواری بنا می‌شده است. (الفبای کالبد خانه‌های سنتی: ۸ به نقل از محمدکریم پیرنیا).

اللبان (allaban) = خشت‌زن در زبان عربی. (فهرست لغات و ترکیبات السامی ...: ۱۷۲).

لبان (Laban) = خشت‌فروش به زبان عربی. (دهخدا: ۶: ۸۶۰۷).

لبان [اللبان] (Laban) = خشت‌زن. (دهخدا: ۶: ۸۶۰۷) (فهرست الفبایی لغات و ترکیبات السامی: ۱۷۲).

لبن / اللبْن / اللبْن (Lebn/Allben/Alleban) = خشت، خشت خام در زبان عربی (فرهنگ مبین: ۱۴۵۷/

فرهنگ نوین عربی - فارسی: ۶۱۵ / ترجمان البلاغه: ۱۰۶۱)

لبنه (Lebenat) = آجر خام (فرهنگ نوین عربی - فارسی: ۶۱۵).

لبنه (Lebenat) = خشت (نصاب الصبیان: ۳۵) مفرد اللبْن (فرهنگ لاروس ۲: ۱۷۵۷).

البنة (Allebenat) = مؤنث اللبن به معنای خشت (فرهنگ مبین: ۱۴۵۷).

لگین (Legin) = خشت در گویش کردی (واژه نامه فارسی - کردی: ۱۷۵).

لوح (Lowh) = لوح نوشته از گل، سنگ و ... (واژه نامه مصور: ۱۵۱).

لوخ (Lux) = گیاهی است که بر کناره آبها روید و بوریا از آن بافند. (غیاث اللغات: ۷۶).

ماسه بادی (Mase badi) = ریگ بادی، ریگهایی هستند که توسط بادهای تند جابه جا می شود؛ و در بعضی مکانها

روی هم انباشته می شوند (مقنّی زاده: ۳) این عنصر خاکی در بیشتر ملاتها مانند کاه گل، گل، ساروج و ... کاربرد دارد.

ملله (Male) = افزاری که گل کاران بدان کاه گل و گچ و آهک را بر دیوار مالند (برهان قاطع ۴: ۱۹۴۷) به جهت میزان

کردن گل روی کار تا از جوانب آویخته نشود. (مجموعه مقالات کنگره معماری ۲: ۴۶۹ به نقل از فتوت نامه ناوه کشان).

مدهون (Madhun) = در قرن های اول اسلامی این نوع خشت های رنگ شده را مدهون می گفتند ... به معنی لعاب زده و

بعدها گیانی [معرب کاشانی] گفتند. (برهان قاطع چاپ معین، به نقل از علامه قزوینی و به نقل از سفرنامه ابن بطوطه

[دهخدا]).

مَر (Mar) = در اصطلاح خشت زنان جای نشان گذاشته شده بر خشتها برای آنکه معلوم شود شماره خشت تا آن حد و

هنگام تحویل دادن به صاحب کار تعیین عدد و اجرت آسان بود. (دهخدا؛ ج ۱۳: ۲۰۵۵۷)

مردم واری (Mardom vari) = کاربرد مقیاس انسانی و پرهیز از هرگونه بیهودگی و شکوه بی جا و آذین بی سود.

(الفبای کالبد خانه های خشتی: ۸ به نقل از محمد کریم پیرنیا).

مقاوم کردن (Moqavem kardan) = یکی از موارد پایه ای برای حفظ و دوام خشت با افزودن عناصر گیاهی،

خاکی و حیوانی.

ملات (Malat) = خمیر گل، همراه با دیگر مواد افزودنی برای ساختن خشت؛ و نیز خمیری که بین رج های خشت و آجر

به کار می رود. به اندوخته ها هم ملات گویند؛ مانند ملات کاه گل و ... در پارسی سره بدان «آژند» می گویند.

ملبن (Molabben) = به عربی: خشت زن (مهذب الاسماء) (دهار) (از اقرب الموارد) (دهخدا؛ ۱۴: ۲۱۴۵۲).

ملبن (Molabban) = به عربی. کالبد خشت (مهذب الاسماء) (دهار) (منتهی الارب) (آندراج) (ناظم الاطباء) قالب آجر

(از اقرب الموارد) قالب خشت، آنچه در آن خشت بار کرده از جایی به جایی برند (منتهی الارب) (آندراج) (ناظم الاطباء) (دهخدا،

۱۴: ۲۱۴۵۲).

میدان خشت (Meydan xest) = زمینی صاف و هموار که بر روی آن خشت زده و سپس همان جا خشک می کنند.

(از عباسی: ۱۰).

ناخنک (Naxonak) = ملات اضافه بر قالب خشت که با دست یا کاردک گرفته می شود. (از عباسی: ۱۴)

ناخن گرفتن (Naxon gereftan) = برداشتن ناخنک خشت هم برای زیبایی کار و هم برای آسیب ندیدن

دست در موقع کار با خشت. (از مقنّی زاده: ۷ - ۶).

ناوه (Nave) = «برای آوردن گل در پای کار» (مجموعه مقالات کنگره معماری ۲: ۴۶۹ به نقل از فتوت نامه ناوه کشان)

ظرفی چوبین را که به آن در بنایی گل و خشت به بالای بام و بنا برند و عامل آن را ناوه کش خوانند، زنبه گل کشی. (دهخدا؛

۱۴: ۲۲۲۸۵).

نجمی (Najmi) = در دهانه‌های زیاد، هنگامی که سقف زده می‌شود برای اینکه از محل شروع پاکار نیروی زیاد بر ستون‌ها وارد نشود، یک لایه خشت از پشت سقف بر روی آن اجرا می‌شده تا پای کار از هم درنرفته و خراب نشود که در اصطلاح به این لایه چیده شده، نجمی یا نجوم گفته می‌شود. (مقنی زاده: ۱۲)

نیم خشت (Nim xest) = خشت دونیم شده. «چاکران سید اجل بر بام آمدند و سر خانقاه باز می‌کردند و خشت و نیم خشت به خانقاه فرومی‌افتاد.» (اسرار التوحید ۱: ۲۲۱).

نیم خشته (Nim xeste) = دیوارچینی با نیم خشت.

ورآمدن (Var amadan) = برای افزایش میزان چسبندگی خاک و خاصیت شکل‌پذیری آن، خاک را انبار می‌کنند تا ور بیاید.

ورز دادن (Varz dadan) = لگدمال کردن گل برای یکنواختی و چسبندگی و استحکام بیشتر.

هره کردن (Here kardan) = برچیدن خشت‌های خشک‌شده روی هم چیدن و انبار کردن آن را در گوشه‌ای گویند.

هشت (Hest) = خشت در گویش زرتشتیان یزد (فرهنگ بهدینان: ۷۰).

هشت پخه (Hest paxe) = خشت پخته، اجر در گویش زرتشتیان یزد (دکتر وحید ذوالفقاری).

همو ژنه نیته (Homo geneite) = فرانسوی به معنی پیوستگی، یکپارچگی.

یزدی بندی (Yazdi bandi) = نوعی از زینت طاق که ابداع یزدی‌ها بوده است.

کتاب‌نامه

- آریان پور کاشانی، عباس و منوچهر آریانپور: فرهنگ فشرده انگلیسی به فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۷.
- آموزگار، حبیب‌الله: فرهنگ آموزگار، تهران: معرفت، چاپ چهارم، ۱۳۵۲.
- ابراهیم پور، محمدتقی: واژه‌نامه فارسی - کردی، تهران: ققنوس، ۱۳۷۳.
- ابونصری هروی، قاسم بن یوسف: ارشادالزراع، به کوشش: محمد مشیری، تهران: بی‌جا، بی‌تا.
- ادیب طوسی، محمدامین: فرهنگ لغات ادبی، تبریز، دانشکده ادبیات تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- استینگاس، فرنسیس جوزف: فرهنگ استینگاس فارسی - انگلیسی: شامل لغات و عبارات عربی که در ادبیات فارسی بکار رفته است، [تهران]: خوارزمی، [۱۳۵۵؟].
- افشار، ایرج: واژه‌نامه یزدی، به کوشش: محمد محمدی، تهران: ثریا، ویرایش دوم ۱۳۸۲.
- اکبری شالچی، امیرحسین: فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، تهران: مرکز، ۱۳۷۰.
- امیرخسرو دهلوی: دیوان امیرخسرو دهلوی، به کوشش: م درویش، تهران: جاویدان ۱۳۴۳.
- انجو شیرازی، میرجمال الدین: فرهنگ جهانگیری، ویراسته: رحیم عقیفی، مشهد: دانشگاه مشهد، چاپ دوم، ۱۳۵۹، ج ۲.
- انصاف‌پور، غلامرضا: کامل فرهنگ فارسی، تهران: زوار، ویرایش دوم، ۱۳۷۸.
- انوری، حسن: فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، ۱۳۸۱.
- اولغون، ابراهیم و جمشید درخشان: فرهنگ فارسی - ترکی، [آنکارا]: دانشگاه آنقره، ۱۹۶۷ م، ج ۲.
- بروخیم، باروخ: فرهنگ فارسی - فرانسه، تهران: بروخیم، ۱۳۵۴.
- : فرهنگ فرانسه - فارسی، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۷۶.

- بلعمی، ابوعلی: گزیده تاریخ بلعمی، به کوشش رضا انزابی نژاد، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- بورکهارت، تیتوس: هنر اسلامی، زبان و بیان، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: سروش، ۱۳۶۵.
- بهرامی، احسان: فرهنگ واژه‌های اوستایی، ویراستار: فریدون جنیدی، تهران: بلخ، ۱۳۶۹، ج ۱.
- بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، به کوشش علی‌اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- بیهقی، محمود: دایرة المعارف بزرگ سبزواری، سبزواری: آژند، ۱۳۸۳.
- پادشاه (شاد)، محمد: فرهنگ جامع فارسی (آندراج)، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ج ۲.
- پارسای، کامروز: فرهنگ دوزبانه فارسی اسپانیایی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۱.
- پیرنیا، محمدکریم: آشنایی با معماری اسلامی ایران، تدوین: غلامحسین معماریان، تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران، ۱۳۷۱.
- : «شرایط اقلیمی کویر و مسائل مربوط به بناهای خشتی»، [نخستین همایش بین‌المللی حفاظت از بناهای تاریخی خشت خام]: تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران، ۱۳۵۵: ۱۰-۱۴.
- ?: پیش چاپ مقالات نهمین کنفرانس بین‌المللی مطالعه و حفاظت.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف: برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۲، دوره.
- ?: ترجمه قرآن موزه پارس، از مترجمی ناشناس، به کوشش علی رواقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
- التونجی، محمد: فرهنگ فارسی - عربی، تهران: هیرمند: خجسته، ۱۳۷۳.
- ثروت، منصور و انزابی نژاد، رضا: فرهنگ لغات عامیانه و معاصر، تهران: سخن، ویرایش دوم، ۱۳۷۷.
- جمال‌زاده، محمدعلی: فرهنگ لغات عامیانه، به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۱.
- جوینی، علاءالدین عطاء ملک: گزیده تاریخ جهانگشای جوینی، به کوشش جعفر شعار، تهران: بنیاد، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- حاتمی زاده، محمد: واژه‌ها و گویش‌های یزدی، تهران: ما، ۱۳۸۳.
- حییم، سلیمان: فرهنگ کوچک انگلیسی فارسی، تهران: بروخیم.
- : فرهنگ کوچک فارسی - انگلیسی، تهران: بروخیم، چاپ سوم، ۱۳۵۵.
- خاقانی، بدیل بن علی: منشآت خاقانی، به کوشش محمد روشن، تهران: فرزانه، ۱۳۶۲.
- خالقی مطلق، جلال: اساس اشتقاق فارسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
- خان محمدی، علی‌اکبر: «فتوت نامه بنایان»، مجله صفه، شماره پنجم، ۱۳۷۱.
- داعی الاسلام، محمدعلی: فرهنگ نظام، تهران: دانش، بی تا، ج ۲.
- دبیر سیاقی، محمد: لغت‌نامه فارسی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۲، ج ۳.
- دبیرسیاقی، محمد: فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الاسامی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
- دهخدا، علی‌اکبر: لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران، دوره جدید، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ۱۵ ج.
- رضایی، جمال: واژه‌نامه گویش بیرجند، تهران: روزبهان، ۱۳۷۳.
- رواقی، علی: زبان فارسی فرارودی تاجیکی، تهران: هرمس، ۱۳۸۳.
- روبینچیک، یوری: فرهنگ فارسی بروسی، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتوی خاورشناسی، ۱۹۷۰، ج ۱.
- ریاحی، بزرگمهر: واژه‌نامه ساختمان، تهران: سخن، ۱۳۷۹.
- زمردیان، رضا: زبان‌شناسی عملی بررسی گویش قائن، مشهد: آستان قدس، ۱۳۶۸.
- زمرشیدی، حسین: معماری ایران، مصالح شناسی سنتی، تهران: زمرد، ۱۳۷۷.

- ستوده، منوچهر: فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری، شه‌میرزادی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- _____ : فرهنگ کرمانی، تهران: فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۳۵.
- سرتیپ پور، جهانگیر: ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، رشت: گیلکان، ۱۳۶۹.
- سروشیان، جمشید سروش: فرهنگ به‌دینان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- شریعت زاده، علی‌اصغر: «بادگیرهای یزد و اسلوب ساختن آن‌ها»، یزدنامه: ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۴۵-۳۵۵.
- صفری، حسین: واژه‌نامهٔ راجی، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۳.
- صمیمی، بدیع: فرهنگ زبان فارسی اسپرانتو، تهران: بی‌نا، ۱۳۶۰.
- طاووسی، محمود: واژه‌نامهٔ شایست و ناشایست، شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۶۵.
- طباطبایی، مصطفی: فرهنگ نوین عربی - فارسی، تهران: اسلامی، بی‌تا.
- عالم زاده، هادی: «آجر»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۱۸ - ۱۱۵.
- عبّاسی سرچشمه، احمد: تولید خشت و گل در کویر، پژوهش موجود در مرکز اسناد دانشکدهٔ معماری دانشگاه یزد، بهار ۱۳۷۲.
- غیاث‌الدین رامپوری، سراج‌الدین اکبرآبادی: فرهنگ غیاث اللغات، فرهنگ چراغ هدایت، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- فخّار تهرانی، فرهاد و ملیحهٔ کوشش گران: «فناوری گل (خشت و چینه) در طاق» پیش چاپ مقالات، همان: ۹۳ - ۸۴.
- فراهی، ابونصر: نصاب الصّبیان، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران: اشرفی، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
- فرشاد، مهدی: تاریخ مهندسی در ایران، تهران: بلخ، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- فرهادی‌راد، یوسف: فرهنگ لاروس عربی فارسی، ترجمه حمید طیبیان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵، ج ۱ و ۲.
- فره‌وشی، بهرام: فرهنگ فارسی پهلوی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۸.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب: شرح قاموس (ترجمان البلاغه)، ترجمهٔ محمد یحیی بن محمد شفیع قزوینی، تهران: بی‌نا، ۱۳۰۸ ق.
- قرآن مجید: ترجمهٔ بهاء‌الدین خرّمشاهی، تهران: نیلوفر، جامی، ۱۳۷۴.
- قرلباش، محمدرضا و فرهاد ابوالضیاء: الفبای کالبد خانه‌های سنتی یزد، تهران: وزارت برنامه‌وبودجه، ۱۳۶۴.
- کسای، رضا: «نگاهی به بناهای خشتی ایران»، [نخستین همایش بین‌المللی حفاظت از بناهای تاریخی خشت خام]: تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران، ۱۳۵۵: ۱-۹.
- کلباسی، ایران: گویش کردی مه‌باد، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- گزیفونه آزمون، رزاماریا و شانتال بناپور: فرهنگ فارسی ایتالیایی، تهران: اشراقی، ۱۹۸۰ م.
- لاله تیک، چند بهار: بهار عجم، فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی. به کوشش کاظم دزفولیان، تهران: طلایه، ۱۳۷۴، ج ۱ - ۳.
- متقی، محمدکریم: «شناخت ملات‌های سنتی و کاربرد آن در حفاظت و مرمت معماری خشتی» پیش چاپ مقالات، همان: ۲۶۱ - ۲۷۳.
- ?: مجموعه مقالات کنگرهٔ تاریخ معماری و شهرسازی ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴، ج ۱ - ۴.

- محتشم، حسن: فرهنگنامه عمومی سبزوار، سبزوار: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۵.
- محقق نیشابوری، جواد؛ شاعر خشت‌مال، حیدر یغمای نیشابوری، مشهد: محقق، ۱۳۷۳.
- محمدحسین، عبدالنعیم: قاموس الفارسیه (فارسی - عربی)، بیروت: دارالکتب اللبنانی، ۱۴۰۲ ق.
- مرزبان، پرویز، حبیب معروف: فرهنگ مصور هنرهای تجسمی (معماری، پیکره‌سازی، نقاشی)، تهران: صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش، ۱۳۸۰.
- صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش، ۱۳۶۵.
- مشکری، محمود: فرهنگ چندزبانی، تهران: بی‌نا، ۱۳۶۲.
- مشیری، مهشید: فرهنگ زبان فارسی، تهران: سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- معروف، حبیب: واژه‌نامه راه و ساختمان و معماری، تهران: بی‌نا، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
- معلوف، لوئیس: فرهنگ مبین، ترجمه قاسم بوستانی، تهران: فقیه، ۱۳۷۳.
- معین، محمد: فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۴، ج ۱ و ۳.
- مقنی زاده، محمد: خشت خام. پژوهش موجود در مراکز اسناد دانشکده معماری دانشگاه یزد، بی‌تا.
- مقیم تویسرکانی، محمد: فرهنگ جعفری، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- منصوریان، هایدوک: فرهنگ فارسی ارمنی، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۸.
- منوچهری دامغانی، احمد بن قوس: دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار، چاپ سوم، ۱۳۴۷.
- موسوی بجنوردی، کاظم و دیگران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ج ۱
- مهتدی حقیقی، مجید: فرهنگ فارسی اسپانیایی، تهران: بی‌تا، ۱۳۶۳.
- میهنی، محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین: سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، ۱۳۶۳.
- نجفی، ابوالحسن: فرهنگ فارسی عامیانه، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۸، ج ۱ و ۲.
- [نخستین همایش بین‌المللی حفاظت از بناهای تاریخی خشت خام]: تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران، ۱۳۵۵، (فرانسه، انگلیسی)
- نذیمی، هادی: «آیین جوانمردان و طریقت معماران، سیری در فتوت‌نامه‌های معماران و بنایان و حرف وابسته» صفه، ش ۲۱ و ۲۲ (بهار و تابستان ۷۵): ۲۱ - ۶.
- نفیسی، علی‌اکبر: فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء)، تهران: خیام، ۱۳۵۵، ج ۲.
- نیرومند، محمدباقر: واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری، تهران: فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۵.
- ورجانند، پرویز: «نقش پوشش در امر حفاظت خشت خام»، [نخستین همایش بین‌المللی حفاظت از بناهای تاریخی خشت خام]: تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران، ۱۳۵۵: ۱۵-۱۷.
- وهّاب‌زاده، مرتضی و محمد دخانی: واژه‌نامه فنی - صنعتی، تهران: بی‌نا، ۱۳۶۷.
- هندوشاه، بن سنجر صاحبی نخبوانی: صحاح العجم، به کوشش غلامحسین بیگدلی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱.

هندوشاه، بن سنجر صاحبی نخجوانی: متن کهن لغتنامه فارسی - ترکی، صحاح العجم، نسخه غازان، به کوشش غلامحسین بیگدلی، تهران: وحید، ۱۳۶۶.
یانکر، اچ. اف: فرهنگ کامل فارسی - آلمانی، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.